

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۰)

شنبه ۱۲ - ۱۱ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۱۴ - ۰۵ - ۱۳۹۶ م؛ ۰۵ - ۰۸ - ۲۰۱۷

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمَشَىٰ أَخْثُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَفَجَّيْنَاكَ مِنَ الْعَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِيتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (۴۰) وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱)

گفت: به درستی که داده شده‌ای درخواست‌هایت ای موسی! (۳۶) و به درستی که منت نهاده بودیم بر تو بار دیگری! (۳۷) هنگامی که وحی نمودیم به مادرت آنچه را وحی می‌شود. (۳۸) بیاندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا باید بیافکند او را به ساحل [تا] بگیردش دشمنی من را و دشمنی او را. و افکندم بر تو محبتی از خودم را و تا پرورنده شوی بر دیده من. (۳۹) هنگامی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "آیا راهنمایی بکنم شما بر کسی که پذیرایی کند او را". پس باز گردانیدم تو را سوی مادرت تا قرار یابد چشمانش و اندوهگین نباشد. و کشتی کسی را و نجات دادیم تو را از غم، و از مودیم تو را از مودنی، و ماندی سالهایی در میان اهل مدین، سپس آمدی بر قدری ای موسی! (۴۰) و برساختم تو را برای خودم (۴۱)

I. تفسیر

1. **أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي:** بیاندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا باید بیافکند او را به ساحل [تا] بگیردش دشمنی من را و دشمنی او را. و افکندم بر تو محبتی از خودم را و تا پرورنده شوی بر دیده من.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرمایند (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۰۹-۲۰۸):
وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي، ظاهر سیاق این است که این قسمت از داستان تا جمله "وَ لَا تَحْزَنَ" فصل دوم و متمم فصل سابق است، و مجموع این دو فصل بیان همان منتهی است که جمله "وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَى" به آن اشاره می‌کرد.

پس فصل اول، وحی به مادر موسی، و داستان در صندوق نهادن و به دریا انداختن آن و رسیدنش به دست فرعون که دشمن خدا و دشمن خود او بود را حکایت کرد، و فصل دوم محبوب شدن موسی در دل فرعون را نقل می‌کند، که ما این محبت را در دل او انداختیم تا از کشتن موسی صرفنظر نموده، دوباره موسی به مادرش برگردد و در دامن او قرار گیرد، و دیدگان او روشن شود و غمگین نگرده، و این سرنوشت را خدای تعالی به او وعده داده بود، هم چنان که در سوره قصص به آن وعده تصریح نموده، فرموده است "فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ" (۲۸:۱۳ القصص) (ما او را به مادرش برگردانیدم تا چشمش روشن شود و غمگین نگرده و تا بداند که وعده خدا حق است).

و لازمه این معنا این است که جمله "وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ ..."، عطف باشد بر جمله "أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ"، و معنای القای محبت بر او، این است که خداوند او را طوری قرار داده بود که هر کس او را می‌دید دوستش می‌داشت، و قلبش را به سوی موسی جذب می‌کرد، پس در کلام استعاره‌ای تخیلیه به کار رفته است، و اگر محبت را نکره آورد، و فرمود، "محبتی بر تو افکندم" برای این بود که به عظمت و فخامت و عجیب بودن آن اشاره کند.

"و لام" در "وَ لِيُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي" لام غرض است، و جمله مذکور عطف بر اغراضی است که تقدیر گرفته شده، و تقدیر آن این است که "ما محبت را بر تو افکندیم برای اموری چنین و چنان، و برای اینکه فرعون زیر نظر من به تو احسان کند، زیرا من با تو و مراقب حال توام، و به خاطر آن مزید عنایت و شفقتی که به تو دارم از تو غافل نمی‌شوم"، و چه بسا گفته باشند مراد از جمله، "وَ لِيُضَنِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي" احسان به او باشد، که به مادرش برگردانیده و تربیتش را در دامن مادر قرار داد.

هر چه باشد لسان آیه، لسان کمال عنایت و شفقت است، و مناسب با آن این است که سیاق را سیاق تکلم وحده کنند، و به همین جهت از سیاق سابق که تکلم با غیر "ما" بود به تکلم وحده (من) عدول فرمود.

2. **اشاره:** شرح حال انبیاء بیان ربوبیت خداست نسبت به آنها، و نمونه‌ای است از این که خدا چگونه بندگان خاصش را تربیت می‌فرماید.

خدای تعالی مقدمه این منت خود بر موسی- علیه السلام- را تحریم مواضع (حرام کردن شیر دهندگان) غیر مادرش یاد فرمود، "وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ" (۲۸:۱۲ القصص) (از پیش شیر

دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس، [خواهرش آمد و] گفت آیا شما را بر خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند).

در شرح فصوص خوارزمی (جلد ۲، ص ۷۳۶) در این ارتباط چنین آمده است: یعنی: از علم شرایع کنایت کرد در حق موسی- علیه السلام- به تحریم مراضع. یعنی ارضاع کرد او را ام حقیقیه‌اش که متولد از او بود نه دیگری. و ارضاعش اشارت است به ربوبیت ذات الهیه او را به اعطای علم شرعی، تا او را در میان عبادش پیغامبر سازد. و تحریم ارضاع غیر ام اشارت است به عدم تحققش به علمی که متعلق نیست به نبوت و ظاهر. و لهذا خضر- علیه السلام- او را گفت: "وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا". و موسی خضر را گفت: حق تعالی ترا علمی عطا داده است که آن را به من نداده است. و [آن] علم باطن است.

یعنی: ام ولد علی الحقیقه مراضعه است نه ام ولادت، چه حمل ام ولادت و ولد را بطریق امانت است، و ولد بعد از تکون تغذی می‌کند دم طمٹ او را بی ارادت والده، تا او را بر ولد امتنان نباشد، چه او تغذی نکرد مگر به آن، چه اگر بدان تغذی نکردی و آن خون از او بیرون نیامدی، سبب هلاک یا مرض آن ضعیفه بودی. پس جنین را منت است بر مادرش که به تغذی آن دم او را از ضرر نگاه داشته است که اگر محبتش گشتی و بیرون نیامدی یا جنین آن را تغذی نکردی، سبب هلاکت بودی. و حال مراضعه چنین نیست، چه او به ارضاع ولد قصد حیات و بقای او کرده است، لا جرم حق سبحانه و تعالی منت بیگانه بر موسی روایت نداشت و امر ولادتش را بر ارضاع او گماشت تا غیر مادرش ولادتش را بر او فضل نباشد و به دیدار او چشمش روشن شود، و نشو و نما و او را در حجر خویش مشاهده کند و حزن بر وی طاری نشود.

مولی عبدالرزاق کاشانی نیز در تفسیر این آیه کریمه چنین فرموده است:

"وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ" یعنی منع کردیم او را از اینکه تقویت کند، و تغذیه نماید از لذات قوی نفسانیه و شهوات آن، و قبول أهواء آن و کمک های آن "مِنْ قَبْلِ" یعنی قبل از استعمال فکر، به نور استعداد، و صفاء فطرت، "فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ" یعنی قیام کنند به تربیت او با اخلاق و آداب، و شیر دهند او را با شیر مبادی از مشاهدات، و وجدانیات، و تجربیات، و آنچه از علوم طریقت حس، و حدس است، "وَمُمُّ لَهُ نَاصِحُونَ" با حکم عملی او را استوار می سازند، و با اعمال صالح، او تهذیب می کنند، و فریبش نمی دهند با وهمیات و مغالطات، و فاسدش نمی سازند با ردائل و قبائح.

مولانا نیز در اشاره به این منت در دفتر پنجم مثنوی چنین می‌فرماید:

در قیامت شمس و مه معزول شد	چشم در اصل ضیا مشغول شد
تا بداند ملک را از مستعار	وین رباط فانی از دارالقرار
دایه عاریه بود روزی سه چار	مادرا ما را تو گیر اندر کنار
پر من ابرست و پردهست و کثیف	ز انعکاس لطف حق شد او لطیف
بر کنم پر را و حسنش را ز راه	تا ببینم حسن مه را هم ز ماه
من نخواهم دایه مادر خوشترست	موسی ام من دایه من مادرست
من نخواهم لطف مه از واسطه	که هلاک قوم شد این رابطه
یا مگر ابری شود فانی راه	تا نگردد او حجاب روی ماه
صورتش بنماید او در وصف لا	همچو جسم انبیا و اولیا
آنچنان ابری نباشد پردهبند	پرده در باشد به معنی سودمند

3. إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نَعْسًا فَجَعَلْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ: هنگامی که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "آیا راهنمایی بکنم شما بر کسی که پذیرایی کند او را". پس باز گردانیدیم تو را سوی مادرت تا قرار یابد چشمانش و اندوهگین نباشد. و کشتی کسی را و نجات دادیم تو را از غم، و از مودیم تو را از مودنی، و مانندی سال‌هایی در میان اهل مدین، سپس آمدی بر قدری ای موسی!

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۱-۲۰۹):

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ (۴۰: ۲۰ طه). ظرف "اذ"- به طوری که سیاق می‌رساند- متعلق است به جمله، "وَ يُصْنَعُ" و معنایش این است که من محبتی از ناحیه خودم بر تو افکنم تا هر کس تو را می‌بیند برای این منظور دوست بدارد و نیز برای اینکه در مرئی و منظر من و در تحت مراقبتم به تو احسان شود، آن وقتی که خواهرت آمد و شد می‌کرد تا خبری از تو به دست آورد و بداند با تو چه معامله‌ای می‌کنند، دید کارکنان فرعون در جستجوی دایه‌ای هستند تا تو را شیر دهد، خواهرت خود را در معرض پاسخ قرار داده به ایشان می‌گوید- و اگر فرمود

"می‌گوید"، و نفرمود، "گفت" برای این بود که حال گذشته را حکایت کند. آیا می‌خواهید شما را راهنمایی کنم به زنی که او را کفیل شود، هم شیر دهد و هم حضانت کند؟ بدین وسیله تو را به مادرت برگردانیم تا خوشحال شود و اندوهناک نگردد. در جمله "فَرَجْنَاكَ" به سیاق سابق که سیاق متکلم با غیر بود برگشت شده، نه اینکه التفاتی به کار رفته باشد. یاد آوری منت‌ها و تقضلات دیگر خدا به موسی (علیه السلام) در نجات یافتن از مصر و ازدواج با دختر شعیب و اقامت در مدین و...

"و قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ ... " این آیه اشاره به مَنَّت و یا منتهایی دیگر غیر آن دو مَنَّت سابق است، و این مَنَّت عبارت است از داستان قتل نفس موسی و رأی دادن درباریان قبط به کشتن او، و فرار او از مصر، و ازدواجش با دختر شعیب پیغمبر، و اقامتش در مدین به مدت ده سال به عنوان اجیر و چوپان گوسفندان شعیب. و این داستان در سوره قصص مفصل آمده، پس جمله، "و قَتَلْتَ نَفْسًا" اشاره به کشتن آن مرد قبطی است در مصر، و جمله "فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ" اشاره به ترسی بود که به وی دست داد، ترسید درباریان فرعون او را بکشند، و خدای تعالی او را بیرون و به سرزمین مدین برد، همین که شعیب او را احضار کرد، و موسی داستان خود را برای او گفت، شعیب گفت: "لَا تَخَفْ نَجَّوْتُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ" (۲۵:۲۸ القصص) (مترس که از مردم ستمکار رهایی یافتی!)

"و قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ" - یعنی تو را از مودیم، آزمودنی، راغب در مفردات می‌گوید کلمه، "فتن"، در اصل به معنای این است که طلا را در آتش کنند و خوبی و بدی جنس آن را معلوم سازند، و در داخل آتش شدن انسان نیز استعمال شده، از آن جمله قرآن کریم فرموده، "يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ" (۵۱:۱۳ الذاریات) [روزی که بر آتش به فتنه کشیده شوند] و نیز فرموده، "ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ" (۵۱:۱۳ الذاریات) [بچشید فتنه‌تان را!] و آن گاه گفته است: گاهی وسیله عذاب را هم فتنه می‌گویند، و کلمه فتنه را نیز در آن استعمال می‌کنند، مانند آیه "أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَعَطٌ" (۴۹:۹ التوبة) [آگاه باش که در فتنه افتاده‌اند] و گاهی در آزمایش به کار می‌رود، مانند، "و قَتَلْنَاكَ فُتُونًا" آن گاه با کلمه فتنه معامله کلمه بلاء را کردند، که هر دو را هم در شدت و هم در رخایی که آدمی به آن می‌رسد استعمال نمودند ولی ظهور آن دو و استعمالشان در شدت بیشتر است، که در آیه، "و تَبْلُوكُمْ بِالنَّارِ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً" (۲۱:۳۵ الانبیاء) [شما را به خیر و شر می‌آزماییم، آزمودنی] هر دو در هر دو معنا به کار رفته، این بود آن مقدار از کلام راغب که مورد حاجت ما بود.

"فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ" - این ماندنش در اهل مدین متفرّع بر فتنه و نتیجه آن است و در جمله، "ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى" احتمال دارد، و خیلی هم بعید نیست که از سیاق استفاده شود که مراد از قدر، مقدار باشد، و منظور از آن مقدار علم و عمل و تجربه‌ای باشد که از ابتلاءات وارده در نجاتش از غم، و خروجش از مصر و ماندنش در اهل مدین به دست آورده، (و معنا این باشد که آن گاه با مقداری علم و تجربه آمدی).

و بنا بر این مجموع جمله، "و قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ ... یا موسی" يك مَنَّت باشد، و آن این باشد که به چند بلاء پشت سر هم مبتلا شد، تا با مقداری از کمال که کسب کرده و به فعلیت رسانده بود به مصر بازگشت.

بعضی‌ها از این اشکال که چرا فتنه و بلاء را مَنَّت شمرده؟ چه بسا پاسخ گویند که: فتنه در اینجا به معنای خلوص و خلاصی است، همان طور که طلا به وسیله آتش خالص می‌شود، و چه بسا بگویند مَنَّت بودن آن به اعتبار ثوابی است که در برابر آن می‌دهند. ولی این دو جواب وقتی درست است که جمله، "فَلَبِثْتَ" جدای از ما قبلش باشد، و به همین جهت بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از فتنه، آن رنج‌ها و محنت‌هایی است که موسی بعد از بیرون شدنش از مصر تا رسیدن به مدین تحمل نمود، چون از حرف "فأی" که بر سر جمله، "فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ" آمده بر می‌آید که "البث" در اهل مدین بعد از فتنه بوده، و تاخر زمانی داشته.

لیکن این حرف صحیح نیست، برای اینکه حرف "فأی" بیشتر از تفریع را نمی‌رساند، و واجب نیست که همه جا مدخول فاء تفرع زمانی هم بر ما قبل داشته باشد.

بعضی دیگر گفته‌اند: "قدر" به معنای تقدیر است و مراد این است که تو سپس به تقدیر ما به مصر آمدی، آن گاه به کسانی که قدر را به معنای مقدار گرفته‌اند اعتراض کرده که معروف از قدر به این معنا قدر به سکون دال است، نه قدر به فتحه آن. و لیکن به طوری که اهل لغت تصریح کرده‌اند قدر به سکون، و قدر به فتحه به يك معنا است، هم چنان که نعل به سکون و نعل به فتحه يك معنا می‌دهد، علاوه بر این قدر به معنای مقدار همانطور که قبلا گفتیم با سیاق سازگارتر، و یا تنها آن

سازگار است، مفسرین دیگر برای اینکه قدر را به معنای مقدار بگیرند وجوهی بی‌پایه ذکر کرده‌اند که در نقل آنها هیچ فائده‌ای نیست. آیه شریفه که مَنَّتَ خدا بر موسی را می‌شمرد با ندای موسی ختم شد، تا احترام بیشتری از او شده باشد.

4.

وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي: و بر ساختم تو را برای خودم.
مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۳-۲۱۱):
مراد از جمله، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" در خطاب خداوند به موسی- علیه السلام

"وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" کلمه، "اصطناع" افتعال از "صنع" و به معنای احسان است- به طوری که گفته‌اند- وقتی گفته می‌شود، "صنع فلانا- فلانی را صنع کرد" معنایش این است که به او احسان نمود، و چون گفته شود، "اصطنع فلانا" معنایش این می‌شود که احسان خود را در باره فلانی تحقق داد و تثبیت کرد و از قَفَال نقل شده که گفته: وقتی گفته می‌شود، "فلانی فلان را اصطناع کرد" معنایش این است که آن قدر به وی احسان کرد که وی را به او نسبت می‌دهند، و می‌گویند: این صنیع فلانی است و این نمک‌پرورده او است، این بود کلام قَفَال.

بنا به گفته وی، برگشت معنای اصطناع موسی به این است که خدای تعالی او را برای خود اختصاص داد، و آن وقت موقعیت کلمه، "لِنَفْسِي" کاملاً روشن می‌شود، و اما بنا بر معنای اول، از نظر سیاق مناسب‌تر آن است که بگوییم، "اصطناع" متضمن معنای اخلاص است، و به هر حال معنای آن این است که من تو را خالص برای خودم قرار دادم، و همه نعمتهایی که در اختیار تو است همه اینها از من و احسان من است، و در آن غیر من کسی شرکت ندارد، پس تو خالص برای منی، آن وقت مضمون آیه مورد بحث با آیه، "وَ ادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا" (۱۹:۵۱ مریم) [بیاد آر در کتاب، موسی را که مخلص بود]. روشن می‌شود.

از اینجا معلوم می‌شود این که بعضی گفته‌اند: مراد از اصطناع، اختیار است، و معنای اختیار خدا موسی را برای خود این است که او را حجت میان خود و خلق خود قرار دهد، به طوری که کلام او و دعوتش کلام و دعوت وی باشد، و نیز گفتار بعضی دیگر که گفته‌اند: مراد از کلمه "لِنَفْسِي" برای وحی و رسالت من است، و نیز گفتار دیگران که گفته‌اند: یعنی "برای محبتم" هیچ بیک درست نیست، چون به دون دلیل مقید کردن است.

و نیز روشن می‌شود که اصطناع و احسان نمودن خدا موسی را برای خود، یکی از مَنَّت‌های مذکور است، بلکه از بزرگترین نعمت‌های او بوده است و ممکن هم هست جمله "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي"، عطف تفسیری بر جمله، "جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ" باشد و اینکه فخر رازی بر این معنا اعتراض کرده که وسط واقع شدن نداء میان آن و مَنَّت‌های مذکور- با این که اصطناع هم در سَلَك آن مَنَّت‌ها باشد- سازگاری ندارد و به همین جهت بهتر است آن را تمهید و زمینه چینی برای فرستادن او و برادرش نزد فرعون دانست.

اعتراضش وارد نیست، برای این که حکمت وسط واقع شدن نداء منحصر در آنچه او گفته نیست، شاید وجه دیگر آن، احترام بیشتر موسی (ع) و لطف به وی و نزدیک کردنش به موقف انس باشد، تا زمینه فراهم شود برای التقات بار دوم، از تکلم مع الغیر به تکلم وحده، یعنی جمله، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي".

"ادْمَبْتُ أَنْتَ وَ اُخُوكَ بَابَاتِي وَ لَا تَبِيَا فِي دَكْرِي" در این جمله امر سابق تجدید می‌شود و در آن خطاب تنها متوجه موسی (ع) شده بود و می‌فرمود، "ادْمَبْتُ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى" (۲۰:۲۴ طه) ولی در این جمله برادرش را هم به وی ملحق کرده، چون خود موسی قبلاً درخواست کرده بود که برادرش را در کار او شرکت دهد، به همین جهت در خطاب دوم او را هم مخاطب نمود. دستورشان داد تا با آیات او نزد فرعون روند و در آن موقع دارای بیش از دو آیت نبود، و از همین که فرمود، "با آیات من" خود وعده جمیلی است که به زودی در موقع لزوم با آیات‌های دیگری تاییدش خواهد کرد، و اما اینکه بگوییم مراد از آیات همان دو آیت است زیرا گاهی جمع بر تثنیه اطلاق می‌شود، و یا بگوییم هر یک از آن دو آیت منحل به چند آیت است، سخن قابل اعتمادی نیست.

"وَ لَا تَبِيَا فِي دَكْرِي" - کلمه "تنیا" از "ونی" به معنای فتور و سستی است و مناسب‌تر به سیاق سابق این است که مراد از ذکر "دعوت به ایمان به خدای تعالی"، به تنهایی باشد، نه ذکر به معنای توجه به قلب یا زبان که بعضی گفته‌اند.

5.

اشاره: شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه (اربع مجلدات، ج ۳، ص ۳۲) چنین می‌فرماید:
 برای مخلوق شرفی از ذات خودش بر غیر خودش نیست مگر به شرافت بخشیدن خدا او را، و رفیع‌تر منازل نزد خدا آن است که خدا حفظ کند بر بنده خود مشاهده بندگی‌اش را دایم، خواه بر او از خلعت‌های ربوبیت چیزی را ببوشاند یا نه. پس، این است شریف‌ترین منزلتی که به بنده‌ای داده می‌شود، و این همان قول خدای تعالی است که "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي" (۲۰:۴۱)

طه) (و برساختم تو را برای خودم!)، و قول او - سبحانه-، "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ" (۱۷:۱ الإسرائ) (پاکا، آن که شبانه برد بنده‌ی خود را)، پس قرین گرداند با او تنزیه‌اش را.

در شرح التعرف لمذهب التصوف (ج ۲، ص ۷۴۵-۷۴۴) چنین آمده است:

به همان مقدار غیرت باشد از صحبت کردن آن چیز یا غیر وی. و هرکسی که ورا بایست صحبت چیزی نباشد با هرکه صحبت کند روا دارد. زنی که اندر عقد نکاح تو نباشد با هرکه نشیند ترا باک نباشد. باز چون اندر عقد تو آمد، مر ترا برنایستد که با کسی سخن گوید. عقد شریعت چنین کند، عقد محبت چگونه کند؟! اینک جذب حق مر اولیا را به خود چنین باشد.

باز گفت، "و لا يصلح له الا من اصطنعه لنفسه". و مر ورا نشاید مگر آن کسی که مر ورا گزیده خود گرداند. و این موافق است قول خدای تعالی را اندر قصه موسی- علیه السلام-، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي"؛ اصطناع و اصطفا به یک معنی باشد. اصطناع افتعال باشد از صنع، یعنی که تو آنی که ترا خاصه خویش گردانیدم، و اندر جمله این سخن معنی آن است، و الله اعلم، که هرکسی که حق عز و جلّ مر ورا مصطنع خود گرداند همه اسباب و علایق از وی ببراند تا از غیر خود نبراند به خود نپیونداند. و بیان این اندر قصه موسی علیه السلام آن است که بر دست وی خون قبضی برانند تا خلق همه آهنگ کشتن وی کردند. تا او را از میان قوم برهانیدند و به دار غربت افگندند، و القصة بطولها، تا ده سال به شبانی شعیب علیه السلام افگندند.

و آن که مر ورا زنی باید که نصیب فرج است، ده سال به آفتاب باید بودن و ذل شبانی باید کشیدن؛ و مرد چون موسی کلیم؛ آنک ورا حق جلاله باید بی‌بلا و بی‌طمع داشتن که نیابد، محال است. چون ذل به نهایت آمد و عروس اندر کنار آمد بر جای قرار نماندش؛ امر رفتن آمد. محب را قرار نباشد، قرار نشان سلوت است، و سلوت اندر محبت شریک است. چون موسی علیه السلام برفت اندر میان بیابان شد. شب تاریک شد و ابر اندر آمد و رعد و باران پدید آمد و جای آرام نه. زن را درد زادن گرفت و باد اندر آمد و گوسفندان را برمانید. چخماخ برداشت تا آتش زند. باد اندر آمد و سوخته بر بود به دم سوخته دوید. باد اندر آمد آهن را بر بود. به دنب آهن دوید. سنگ بر بود. زن همی‌نالد و بچه همی‌گرید و گوسفندان همی‌رمیدند. چون به دست موسی هیچ حیلت نماند چاره پدید آمد: **آنس من جانب الطور نارا.**

قال الشيخ رحمه الله به بعضی کتابها چنین دیدم که از آنجا که موسی بود تا آنجا که آتش دید سیصد هزارساله راه بود. به سه گام آنجا رسید. محبت بعد قرب کند. آنگاه ندا آمد، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي"، ترا خود را گزیده‌ام که خواهم کی با جز من بیارمی؟! آنکه مر حق را باید با حلال آرام ندهندش، با حرام کی گذارندش؟! بر دشمنان حرام حلال است. این است معنی آنکه گفته‌اند: الکفار لا یخاطبون بالشرائع. چون ما را نباشی هر کجا خواهی باش؛ و چون ما را نخواهی هرکه را خواهی خواه؛ و چون با ما نباشی با هرکه خواهی باش. باز بر دوستان حلال حرام کند، چنانکه خدای عز و جلّ گفت، "وَ حَزَنَّا عَلَيْهِ الْمُرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ" بر دشمنان مردار حلال کنیم، باز بر دوست شیر حلال حرام کنیم. اگر ما را خواهی جز ما را نخواه؛ و اگر خواهی که با ما باشی با غیر ما مباش. چون سگ به کار نیست بر پایش شکال نیست. هر کجا خواهد رود؛ و چون اسب به کار است بر سرش افسار است و بر پایش اشکال است. آن ارسال کلب عز وی نیست چه هوان وی است؛ و آن بند اسب هوان وی نیست عز وی است.

آنگاه اندر این دو کلمه که یاد کردیم دو معنی اشارت کرد: یکی آنکه گفت تا وی بنده را جذب نکند به خود، بنده ورا خالص نگرده؛ و دیگر آنکه گفت تا بنده را مصطنع خود نکند، بنده شایسته وی نگردد.

ربوبیت سابق گردد و عبودیت لاحق، تا ربوبیت علت گردد عبودیت را نه عبودیت علت ربوبیت. و اندر زیر این سرّی است، و آن آن است که صفت خلق نیازمندی است؛ و بی‌نیازی صفت حق. اگر خلق همه بی‌نیاز گردد و اگر حق نیازمند خلق گردد، چون بر حق نیاز روا نه و بر خلق بی‌نیازی روا نه. نیازمند همواره جویان باشد. و لکن بی‌نیاز را جز به مراد وی یافتن روی نباشد. هرکه را به چیزی نیاز باشد، آن نیاز پیش وی نهند به دست آید؛ و هرکه را به چیزی نیاز نباشد چه برند پیش وی تا به دست آید؟!

هم چنین در شرح التعرف لمذهب التصوف (ج ۴، ص ۱۴۰۹-۱۴۰۸) چنین آمده است:

باز این را دلیل آورد و گفت: و هو معی، و اصطنتک لنفسی. و این سخن معنی قول خدا است که موسی را گفت من ترا مصطنع خویش گردانیدم، یعنی خالص خود را گردانیدم و این صفت بر موسی ظاهر بود اولاً و آخراً. و نخستین چیزی آن بود که او را از مادر و پدر پدید آورد به دریا درافکند تا او را مادر به کار نیاید تا چون فردا مادر را ببیند با مادر نیارآمد، و نیز چون مادر او را بازیابد به نگاهداشت اعتماد نکند. و چون خواست تا کنار مادر یابد شیر همه دایگان بر او حرام کرد. مادر جوی را صفت چنین باشد، حق جوی را صفت چگونه باشد؟!

باز او را در کنار دشمن نهاد و به حکم اصطناع دشمن را از بدی او معزول کرد و در او صفت عداوت فرعون نهاد؛ و در فرعون صفت محبت او نهاد. موسی علیه السلام با ذل طفولیت عزیز گشت که محبوب بود؛ و فرعون با دعوی عز الهیت دلیل گشت که محب نبود. بنمودش که آن خدا نباشد که او دلیل کودکی طفل باشد، و نیز چون در وطن آرام گرفت بر دست او قتل قبطی براند تا از وطن برمید تا با غیر او نیارآمد. باز چون با عیال و فرزند بیارامید آتش نمودش چنانکه گفت: أَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَاراً. چون به مناجات آمد امر آمدك، "فَاخْلَعْ نَعَائِكَ"، بزرگان چنین گفته‌اند که: النعل عبارة عن حب الاهل و الولد، ای اخلع شغل اهلك و ولدك عن قلبك. و نعلین در تعبیر خواب اهل باشد و نیز چون اعتماد او بر عصا پدید آمد، امر آمد که: القها، تا بر غیر او اعتماد نیارد. و چون قوم را به برادر سپرد، ایشان را به گوساله پرستیدن مبتلا کرد تا بر برادر اعتماد نیارد. و چون قرب و مناجات یافت، سؤال رویت کرد. آن جواب آمد که شنیده‌ای، تا بر سؤال خویش اعتماد نیارد. و مانند این بسیار است. پس هر که محبوب حق باشد مصطنع حق باشد و مصطنع حق را با غیر حق آرام نباشد. باز شیخ این لفظ را تفسیر کرد و گفت: "فلا يصلح لغيره". و قال، "معنی قوله لا يصلح لغيره ای لا يكون فيه فضل لمراقبة الاغيار و مراعاة الاحوال". گفت: معنی این سخن که می‌گوید که نشاید غیر او را یعنی چون حق تعالی دوست دارد بنده خویش را صفتش آن باشد که در او هیچ افزونی نماند که از غیر او بترسد تا احوال را نگاه دارد. و این را دو معنا است: یکی آنکه چون حق تعالی بنده‌ای را دوست دارد او را با غیر خویش نگذارد؛ دیگر ظاهر و باطن او را چنان مشغول گرداند به محبت خویش که غیر حق را در او راه نماند.

فاما مراقبت اغيار آن باشد که چیزی جوید یا جایی نگرید یا با کسی آرامد چون محبت بنده با حق درست گردد از این معانی در او هیچ چیز نباشد. و اما مراعات احوال آن باشد که چون احوال بگردد او بنگردد. محب را این روا نباشد. باز مراعات احوال آن باشد که خویشتن را حالی ببندد و وقتی ببندد که محب به این صفت نباشد از بهر آنکه بندگی محبت صعبت‌تر از بندگی رق است. بندگی رق به عتق زائل گردد و بندگی محبت هرگز زائل نگردد. چون حکم محبت این باشد محبت را ملك نباشد و محب را عز نباشد و محب را غنا نباشد که این همه صفات احرار است، و محب حر نباشد. چون از این همه خبر ندارد او را مراقبت از بهر چه چیز باشد و مراعات کدام حال را باشد؟! و المحبة اذا تحققت لم يبق للمحب صفة و لا حال.

و چون صفت بر او محبت او گردد حال بر او بر مراد دوست او گردد، فلا بقی له وقت و لا حال.

امام خمینی- رضوان الله تعالی علیه- در آداب الصلاة (ص ۲۴۰-۲۳۷) چنین می‌فرمایند:

فرعون که طغیانش به جایی رسید که "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۷۹:۲۴ النازعات) (من پروردگار برترین شمایم)، گفت، و علو و فسادش به پایه‌ای قرار گرفت که "يَذَّبِحُ آبَائَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ" (۲۸:۴ القصص) درباره او نازل شد، و به مجرد خوابی که دید و کهنه و سحره به او خبر دادند که موسی بن عمران علیه السلام خواهد طلوع کرد زنها را از مردها جدا کرد و بچه‌های بی‌گناه را ذبح نمود و آن همه فساد کرد، خداوند رحمن به رحمت رحیمیه خود در جمیع زمین نظر فرمود و متواضع‌ترین و کاملترین نوع بشر، یعنی نبی عظیم الشأن و رسول عالی‌مقام مکرمی مثل موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام، را انتخاب فرمود و با دست تربیت خود تعلیم و تربیت کرد او را، چنانچه فرماید، "وَمَا لَمْ يَلْعَ أَشَدُّهُ وَ اسْتَوَى آتِيَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْرِي الْمُحْسِنِينَ" (۲۸:۱۴ القصص) (چون به توانمندی پای نهاد و به حد کمال رسید به او حکم و علم دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم). و پشت او را قوی فرمود به برادر بزرگواری مثل هارون علیه السلام، و این دو بزرگواری را، که گل سر سبد عالم انسانیت بودند، خدای تعالی انتخاب فرمود، چنانچه فرماید، "وَ أَنَا أَحَبُّكُمْ" (۲۰:۱۳ طه) (و من تو را برگزیدم)، و فرماید، "وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْتِي" (۲۰:۳۹ طه) (و تا بر ساخته شوی بر دیدگان من)، و فرماید، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي"

أَذْمَبْتُ وِ الْحَوْكُ بِآيَاتِي وَ لَا تَبِيَا فِي دِرْكَرِي" (۴۲-۴۱: ۲۰ طه) (تو را برای خود ساختم، تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد کردن من سستی مکنید)، و دیگر آیات شریفه که در این موضوع وارد شده که از حوصله بیان خارج است و قلب عارف را از آن نصیبی است که گفتنی نیست، خصوصاً از این دو کلمه شریفه، "وَ لُئِضْنَعُ عَلَي عَيْنِي" (۳۹: ۲۰ طه)، "وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي". تو نیز اگر چشم دل باز کنی، يك نغمه روحانی لطیفی می‌شنوی که جمیع مسامع قلبت و شرانش وجودت از سر توحید پر شود.

بالجمله، با همه تشریفات، خدای تعالی این همه تهیه را دید و موسی کلیم را ورزید به ورزش‌های روحانی، چنانچه فرماید، "وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا" (۲۰: ۴۰ طه) (و آزمایشت کردیم آزمایشی سخت). و سال‌ها در خدمت شعیب پیر، مرد راه هدایت و ورزیده عالم انسانیت، او را فرستاد، چنانچه فرماید، "فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَي قَدَرٍ يَا مُوسَى" (۲۰: ۴۰ طه) (سال‌ها در میان مردم مدین ماندی آنگاه مطابق آنچه مقدر شده بود بیامدی ای موسی). و پس از آن، برای اختبار و افتتان بالاتری، او را در بیابان در طریق شام فرستاد، و راه او را گم کرد، و باران بر او فروریخت، و تاریکی را بر او چیره فرمود، و درد زائیدن را بر زنش عارض فرمود، و چون جمیع درهای طبیعت به روی او بسته شد و قلب شریفش از کثرات منضجر شد و به جبَلت فطرت صافیه منقطع به حق شد و سفر روحانی الهی در این بیابان ظلمانی بی‌پایان به آخر رسید، "اتَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا" الی أن قال، "فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۲۹-۳۰: ۲۸ القصص) (از سوی کوه طور آتشی دید ... چون به آن نزدیک شد از کنار وادی ایمن در بقعه مبارکه از درخت او را ندا آمد: ای موسی همانا من الله پروردگار عالمیان هستم). پس از این همه امتحانات و تربیتهای روحانی، برای چه خدای تعالی او را تهیه کرد؟ برای دعوت و هدایت و ارشاد و نجات دادن يك نفر بنده طاغی یاغی که کوس، "إِنَّا رَجُوكُمُ الْأَعْلَى" (۲۴: ۷۹ النازعات) می‌گرفت، و آن همه فساد در ارض می‌کرد. ممکن بود خدای تعالی او را به صاعقه غضب بسوزاند، ولی رحمت رحیمیه برای او دو پیغمبر بزرگ می‌فرستد، و در عین حال سفارش او را می‌فرماید که با او با کلام نرم لَین گفتگو کنید، باشد که به یاد خدا افتد و از کردار خود و عاقبت امر بترسد. این دستور امر به معروف و نهی از منکر است. این کیفیت ارشاد مثل فرعون طاغوت است. اکنون تو نیز که می‌خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی و خلق خدا را ارشاد کنی، از این آیات شریفه الهیه، که برای تذکر و تعلم فرورفته‌اند، متذکر شو و تعلم گیر. با قلب پر از محبت و دل با عاطفه با بندگان خداوند ملاقات کن و خیر آنها را از صمیم قلب طالب شو. و چون قلب خود را رحمانی و رحیمی یافتی، به امر و نهی و ارشاد قیام کن تا دل‌های سخت را برق عاطفه قلبت نرم کند و آهن قلوب به موعظت آمیخته با آتش محبتت لَین گردد. و این وادی غیر از وادی بغض فی الله و حب فی الله است که انسان باید با اعداء دین عداوت داشته باشد، چنانچه در روایات شریفه و قرآن کریم وارد است. و آن در جای خود صحیح و این نیز در جای خود صحیح است. و اکنون مجال بیان آن نیست.

6. شعر: سعدی:

ای پیک پی‌خجسته که داری نشان دوست	با ما مگو بجز سخن دل نشان دوست
حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود	یا از دهان آن‌که شنید از دهان دوست
ای یار آشنا، علم کاروان کجاست	تا سر نهم بر قدم ساریان دوست
گر زر فدای دوست کنند اهل روزگار	ما سر فدای پای رسالت رسان دوست
دردا و حسرتا! که عنانم ز دست رفت	دستم نمی‌رسد که بگیرم عنان دوست
رنجور عشق دوست چنانم که هرکه دید	رحمت کند، مگر دل نامهربان دوست
گر دوست بنده را بکشد یا بپرورد	تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
گر آستین دوست بیفتد به دست من	چندان که زنده‌ام سر من و آستان دوست
بی‌حسرت از جهان نرود هیچ کس به‌مدر	الا شهید عشق، به تیر از کمان دوست
بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد	وان کیست در جهان که بگیرد مکان دوست